پیشخوان

گفتارها و نوشتارهایی «درباره تاریخ نگاری انقلاب اسلامی»

در فضیلت و ضرورت ثبت یک رخداد بزرگ

سمانه صادقی

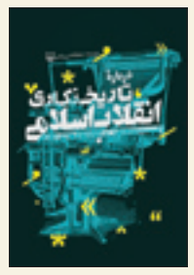

تاریخ نگاری انقلاب اسلامی، امروزه به یکی از پرچالش‌ترین موضوعات مطرح در حوزه وقایع نگاری گذشته ایران مبدل شده است. این امر از آن روی اهمیت ویژه‌ای یافته است که دشمنان این حرکت سعی دارند به انقطاع تاریخی نسل چهارم انقلاب با گذشته خویش دامن زنند. اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، به ابعاد و ضرورت تاریخ نگاری‌های انجام شده در باره انقلاب اسلامی و افق آینده آن اشاره دارد. این مجموعه به دست جعفر گلشن روغنی تدوین شده و انتشارات سوره مهر، آن را روانه بازار کتاب کرده است. تارنمای ناشر در توضیحی بر مضمون و محتوای این تحقیق، نکات پی آمده را از نظر دور نداشته است: «درباره تاریخ‌نگاری انقلاب‌اسلامی، کتابی نوشته جعفر گلشن‌روغنی است که شامل مقالات، گفت‌وگوها و ترجمه‌هایی درباره این رویداد بزرگ تاریخ ایران است. در بخش مقالات کتاب نیز نوشتارهایی درباره تاریخ نگاری انقلاب از دکتر حجت فلاح توت کار عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، دکترعباس پرتوی مقدم و هادی راشد می‌خوانید. در بخش گفت‌وگو، با دکتر ناصر فکوهی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، حاتم قادری عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس، حجت‌الاسلام رسول جعفریان، عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران، هدایت‌الله بهبودی سردبیر فصل‌نامه مطالعات تاریخی و عضو شورای علمی گروه ادبیات انقلاب اسلامی فرهنگستان ادب و زبان فارسی و دکتر محمدعلی حاضری استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس مصاحبه شده است. در این مصاحبه‌ها با صاحب‌نظران یاد شده در حوزه تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی، سؤالاتی درباره چیستی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی، شاخصه‌های تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی، میزان بهره‌مندی تاریخ‌نویسی انقلاب اسلامی از شیوه‌ها و مکتب‌ها و نحله‌های جدید و علمی تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری مغرب زمین، نقاط قوت و ضعف تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی، آثار برجسته و شاخص درباره انقلاب اسلامی، روش‌های به کار گرفته شده برای تاریخ‌نگاری انقلاب و... پرسیده شده است. در آخرین بخش کتاب نیز - که به ترجمه اختصاص دارد- آثاری از کاوه بیات، سیروس شایق، فیروز کاظم‌زاده، چارلز کرزمن و مصطفی وزیری درباره تاریخ‌نگاری انقلاب در ایران خواهید خواند...».

در دیباچه «درباره تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی»، دیدگاه‌های صاحب‌نظرانی که در آن به بیان دیدگاه‌های خویش پرداخته‌اند، اینگونه توصیف شده است: «سخن گفت در کلامی کوتاه، اینکه هر پنج نفر به این نظر بودند که با توجه به حجم عظیم و در خور توجه انتشار و در دسترس بودن داده‌ها و مواد خام اطلاعاتی که از نقاط قوت موضوع تاریخ نگاری است، باید دائماً در باره تاریخ انقلاب بیندیشیم و بحث کنیم و قلم بزنیم و دست از تاریخ نویسی هر روزه و همیشه و این زمانی برنداریم. برای آنکه سال‌ها و دهه‌ها و سده‌های آینده تاریخ نوشته‌های خوبی در اختیار داشته باشیم و بتوانیم تاریخ جامع و دقیق انقلاب اسلامی را به رشته تحریر در آوریم، باید امروزه تاریخ نویسی ضروری قلمداد شود و آن را صرفاً به آینده و گذشت زمان و نشر بیشتر مواد خام و اسناد معطوف نکنیم و در این مسیر به جوانب گوناگون انقلاب اسلامی توجه کنیم. امروز هر قدر که دامنه این تاریخ نگاری وسیع‌تر شود، در آینده تصویری واقعی‌تر از این رویداد بزرگ و شگرف به طالبان حقیقت ارائه خواهد شد...».

عباس افندی، رهبر سوم بهائیان در میان جمعی از پیروان خویش

اعتقاد جهان‌وطنی بهائیان؛ ایده‌ای آرمان‌گرایانه یا پروژه‌ای هویت‌زدا؟

زائده‌ای برای قدرت‌های مسلط که خود را فراملی تعریف می‌کند!

مریم صادقی‌پری

در جهان معاصر که مرزهای فرهنگی، سیاسی و هویتی بیش از هر زمان دیگر در معرض تزلزل و بازتعریف قرار گرفته‌اند، مفهوم «جهان‌وطنی» به یکی از کلیدواژه‌های پرکاربرد در گفتمان‌های فکری، ایدئولوژیک و سیاسی بدل شده است. این مفهوم، اگرچه در ظاهر حامل پیام‌هایی چون همزیستی، صلح جهانی و نفی تعصبات ملی و مذهبی است، اما در عمل می‌تواند کارکردهایی فراتر از یک آرمان اخلاقی پیدا کند و به ابزاری برای بازسازی یا حتی تضعیف هویت‌های بومی و دینی تبدیل شود. یکی از جریان‌هایی که جهان‌وطنی را نه صرفاً به‌عنوان یک گرایش فکری، بلکه به‌مثابه هسته مرکزی نظام اعتقادی و تشکیلاتی خود مطرح می‌کند، جریان بهائیت است. این جریان از اواخر قرن سیزدهم هجری شمسی، بر نفی مرزهای ملی، کمرنگ‌سازی هویت‌های دینی و فرهنگی و تأکید بر نوعی وحدت جهانی تحت رهبری تشکیلاتی خاص، پافشاری کرده است. چنین رویکردی، در طول تاریخ نزدیک به ۱۸۰ ساله بهائیت، زمینه‌ساز پیوندها و همسویی‌های معنادار این جریان با قدرت‌های استعماری و نظام سلطه جهانی شده است؛ پیوندهایی که نمی‌توان آنها را صرفاً تصادفی یا ناشی از شرایط تاریخی دانست. مقال پیش‌رو می‌کوشد مفهوم جهان‌وطنی در اندیشه و عملکرد تشکیلات بهائیت را واکاوی و تأثیرات این اعتقاد را بر نوع فعالیت‌ها، مواضع سیاسی و نسبت آن با هویت‌های ملی و دینی بررسی کند. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

جهان‌وطنی در اندیشه بهایی

در متون و آموزه‌های بهایی، جهان به‌مثابه «یک وطن مشترک» و انسان‌ها به‌عنوان «شهروندان یک جامعه جهانی» معرفی می‌شوند. بر اساس این تلقی همه انسان‌ها اعضای یک پیکره واحد دانسته شده و تمایزات مبتنی بر ملیت، قومیت، نژاد و حتی دین، امور ثانوی و گاه مانع تحقق صلح و وحدت جهانی قلمداد می‌گردند. بهائیت با تکیه بر این مبنا بر ضرورت گذار از نظام دولت - ملت تأکید کرده و مدعی است که بشر وارد مرحله‌ای نوین از تاریخ خود شده است؛ مرحله‌ای که در آن ساختارهای سیاسی، حقوقی و اجتماعی باید ماهیتی فراملی و جهانی پیدا کنند. چنان که به نقل از حسینعلی نوری معروف به بهاء آمده است: «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم... فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الرض اهل آن». مفهوم جهان وطنی نه‌تنها ریشه در آموزه‌های دینی سنتی ندارد، بلکه به‌وضوح متأثر از اندیشه‌های اومانیستی غرب، محافل فراماسونری اروپا و نظم سیاسی نوظهور استعمار است. جهان وطنی در ادبیات بهایی به معنای نفی هویت‌های ملی، دینی و سیاسی و جایگزینی آن با وفاداری به یک «نظم جهانی» تعریف می‌شود. در این چارچوب، جهان یک وطن و همه انسان‌ها یک ملت تلقی می‌شوند؛ ایده‌ای که در ظاهر مثبت و بشرخواهانه جلوه می‌کند، اما در عمل، پیامدهای عمیق سیاسی و فرهنگی به همراه دارد.

جهان‌وطنی و پیوند با قدرت‌های بیگانه

بررسی تاریخی نشان می‌دهد رهبران بهائیت نه‌تنها به نفی تعصبات ملی و میهنی پرداخته‌اند، بلکه عملاً در دامن قدرت‌های استعماری جای گرفته‌اند. در این چارچوب، جهان‌وطنی بهایی در ظاهر با مفاهیمی چون: صلح پایدار، نفی جنگ و خشونت، همزیستی مسالمت‌آمیز و برابری نوع انسان پیوند خورده تا برای افکار عمومی - به‌ویژه در جوامعی که تجربه منازعات قومی، ملی یا دینی را پشت سر گذاشته‌اند - جذاب و اقناع‌کننده جلوه کند. ادبیات بهایی با بهره‌گیری از زبانی اخلاقی و انسان‌دوستانه، این جهان‌بینی را به‌عنوان پاسخی نهایی به بحران‌های بشر معاصر معرفی می‌کند. با این حال، پرسش بنیادین آن است که این جهان‌وطنی در عرصه عمل، چه نسبتی با هویت‌های تاریخی، دینی و فرهنگی ملت‌ها برقرار می‌سازد. آیا این نگرش، به تنوع هویتی به‌عنوان سرمایه‌ای تمدنی می‌نگرد یا در عمل به کمرنگ‌سازی و استحاله هویت‌های ریشه‌دار در چارچوب یک نظم جهانی متمرکز می‌انجامد؟ همچنین باید پرسید که نفی مرزهای هویتی و ملی در اندیشه بهایی تا چه اندازه به استقلال فرهنگی و دینی جوامع احترام می‌گذارد و آیا جایگزین پیشنهادی آن به بازتولید نوعی سلطه نرم و یکسان‌ساز در مقیاس جهانی منجر نمی‌شود؟ طرح این پرسش‌ها زمینه‌ای برای بررسی انتقادی جهان‌وطنی بهایی را فراهم می‌آورد؛ بررسی‌ای که می‌کوشد فاصله میان ادعای آرمان‌گرایانه این اندیشه و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن را آشکار سازد.

نقدهای وارد بر جهان‌وطنی بهایی

منتقدان معتقدند جهان‌وطنی بهایی، بیش از آنکه یک ایده صرفاً اخلاقی باشد، واجد پیامدهای سیاسی و فرهنگی عمیق است. نخستین نقد، مسئله تضعیف هویت ملی و دینی است. در این چارچوب، تعلق به وطن، تاریخ و فرهنگ بومی، جای خود را به وفاداری به یک ساختار فراملی می‌دهد؛ ساختاری که مرکز ثقل آن خارج از بسترهای سنتی جوامع شکل می‌گیرد. ادوارد براون که از نزدیک با رهبران بهائیت دیدار و سهم مهمی در نشر آثار آنان داشته است، در کتاب انقلاب مشروطیت ایران، در پاسخ به این سؤال که بهائیان در مواجهه با نهضت مشروطه چه رویکردی را اتخاذ می‌کنند، می‌نویسد: «غالباً از دوستان ایرانی خود این سؤال را می‌پرسم که یک بهایی بین ایرانی قدرتمند و مستقل که اسلام دین رسمی آن است یا ایرانی که ایالتی از روسیه تزاری گردیده و بهایی‌گری دین آن شده، کدام را انتخاب می‌کند؟» براون با اشاره به اعتقاد بهایی‌ها به جهان وطنی معتقد است آنها ایران وابسته به روسیه که بهایی‌گری دین رسمی آن شده را ترجیح می‌دهند.

نقد دوم، به همسویی این اندیشه با نظم جهانی مسلط بازمی‌گردد. برخی تحلیلگران، جهان‌وطنی بهایی را در عمل، همسو با منافع قدرت‌های بزرگ و نظم لیبرال جهانی می‌دانند؛ نظمی که خود یکی از عوامل اصلی نابرابری‌ها و بحران‌های معاصر تلقی می‌شود. عملکرد رهبران و عناصر این تشکیلات، مملو از اقداماتی است که در راستای منافع اربابان خویش می‌نماید. عبدالبهاء در نطق‌های خود، تعصب ملی و میهنی را مطلقاً مذموم دانسته و حتی مقاومت ملت‌ها در برابر تجاوز بیگانه را نیز فاقد مشروعیت معرفی می‌کند! عملکرد او کاملاً در مسیر خدمت به دول استعماری بود. چنانچه فریدون آدمیت در کتاب امیر کبیر و ایران به این مسئله اذعان می‌کند: «با جنگ جهانی اول و برافتادن دولت تزار روس، عمر حمایت آن دولت از بهائیان نیز به سر آمد. ولی چون سرزمین فلسطین به دست انگلیس افتاد، لرد آلنبی حاکم حیفا به عبدالبهاء [جهت خدمتی که به ارتش بریتانیا کرده بود] لقب «سر» با نشان دولت انگلیس عطا نمود. از آن پس عنصر بهایی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران در آمد. طُرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به آن فرقه پیوستند و همان میراث سیاست انگلیس به امریکاییان نیز رسیده».

جهان‌وطنی؛ آرمان یا ابزار؟

از منظر جامعه‌شناسی، جهان‌وطنی بهایی را می‌توان تلاشی برای بازتعریف مفهوم دین در عصر مدرن دانست؛ دینی که کمتر به شریعت، جهاد، مرجعیت بومی و هویت تاریخی می‌پردازد و بیشتر بر اخلاق فردی و نظم جهانی تأکید دارد. اما همین ویژگی، این پرسش را پیش می‌کشد که آیا چنین دینی می‌تواند پاسخگوی نیازهای واقعی جوامعی باشد که تجربه استعمار، سلطه و تحقیر هویتی را از سر گذرانده‌اند؟ در جوامعی مانند ایران که هویت دینی و ملی درهم‌تنیده و نقش مهمی در مقاومت تاریخی در برابر سلطه خارجی ایفا کرده است، جهان‌وطنی بی‌مرز می‌تواند به‌عنوان عاملی برای بی‌تفاوتی سیاسی و انفعال اجتماعی تبدیل شود.

شوقی ربانی، رهبر سوم بهائیت و جانشین عباس افندی با سازمان‌دهی بهائیت به‌مثابه یک تشکیلات جهانی سرزمین‌های اشغالی و ارتباط مستمر تشکیلاتی آن با نهادهای مستقر در اسرائیل، از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، این جریان را در مظان وابستگی امنیتی و اطلاعاتی قرار داد. از نگاه جمهوری اسلامی ایران، تشکیلاتی که مرکز فرماندهی آن در خاک دشمن اشغالگر قرار دارد و اعضای آن موظف به اجرای دستورات فرامرزی هستند، نمی‌تواند یک جریان صرفاً مذهبی تلقی شود. امام خمینی نیز با تأکید بر همین ماهیت تصریح کردند: «بهایی‌ها یک مذهب نیستند، یک حزب هستند؛ حزبی که در گذشته انگلستان و امروز امریکا از آن پشتیبانی می‌کند».

یکی از ویژگی‌های بارز بهائیت، شبکه‌سازی دقیق انسانی است. هر فرد بهایی از کودکی، در چرخه‌ای از آموزش‌های تشکیلاتی، اخلاقی و تبلیغی قرار می‌گیرد و عملاً به یک عنصر فعال در شبکه اجتماعی و ارتباطی این تشکیلات تبدیل می‌شود. این ساختار، امکان جمع‌آوری اطلاعات، شناسایی افراد مؤثر، نفوذ در محیط‌های فرهنگی، اقتصادی و آموزشی و انتقال داده‌ها به سطوح بالاتر تشکیلات را فراهم می‌کند. فرمان‌پذیری مطلق از بیت‌العدل، ارتباط مستمر با محافل ملی و بین‌المللی بهایی و استفاده از پوشش‌هایی چون فعالیت‌های فرهنگی، خیریه‌ای، آموزشی و اقتصادی از جمله ظرفیت‌هایی است که این تشکیلات را به یک شبکه بالقوه اطلاعاتی تبدیل کرده است. در اسناد و گزارش‌های رسمی منتشرشده پس از انقلاب اسلامی، بارها به همسویی اطلاعاتی و عملیاتی عناصر بهایی با سرویس‌های جاسوسی بیگانه اشاره شده است. رژیم صهیونیستی به دلیل میزبانی از مرکز جهانی بهائیت، از این تشکیلات به‌عنوان یک ظرفیت اطلاعاتی- تبلیغی در منطقه خاورمیانه بهره می‌برد. همچنین حمایت‌های سیاسی و رسانه‌ای امریکا و برخی کشورهای غربی از بهائیت، این شائبه را تقویت کرده است که این جریان، بخشی از پازل فشار چندلایه علیه جمهوری اسلامی ایران است. بر اساس بیانیه‌های وزارت اطلاعات در مقاطع مختلف، شبکه‌هایی از عناصر وابسته به بهائیت، به اتهام جمع‌آوری اطلاعات، سازماندهی ناآرامی‌ها، فعالیت رسانه‌ای هدایت‌شده و همکاری با جریان‌های معاند شناسایی و متلاشی شده‌اند. این شبکه‌ها اغلب به‌صورت سلولی و با پوشش فعالیت‌های عادی اجتماعی فعالیت می‌کردند.

نقش بهائیت در آشوب‌ها و جنگ ترکیبی

در سال‌های اخیر به‌ویژه در ناآرامی‌های سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۴۰۱، شواهدی از نقش‌آفرینی تشکیلات بهائیت در جنگ ترکیبی علیه ایران منتشر شد. تمرکز بر تحریک افکار عمومی، فعالیت گسترده در فضای مجازی، پیوند با رسانه‌های معاند خارجی و تشویق به نافرمانی مدنی، از جمله اقداماتی بود که بهائیان همسو با راهبردهای بیت‌العدل دنبال کردند. وزارت اطلاعات در یکی از بیانیه‌های رسمی خود اعلام کرد تشکیلات بهائیت بنا به دستور مرکزیت مستقر در حیفای اشغالی در تشویق به آشوب و تخریب نقش فعالی ایفا کرده است؛ موضوعی که منجر به بازداشت عناصر کلیدی این شبکه شد.

کلام آخر

بررسی اعتقاد جهان‌وطنی در اندیشه و عملکرد تشکیلات بهائیت نشان می‌دهد این مفهوم در چارچوب تعریف‌هایی که حزب بهائیت از آن ارائه می‌کند، صرفاً یک آرمان اخلاقی یا دعوتی انسان‌دوستانه به صلح و همزیستی جهانی نیست، بلکه واجد کارکردهای سیاسی، هویتی و امنیتی مشخص است. جهان‌وطنی بهایی با نفی مرزهای ملی، تضعیف تعلقات دینی و کمرنگ‌سازی هویت‌های تاریخی ملت‌ها عملاً زمینه را برای جایگزینی وفاداری‌های بومی با وفاداری به یک ساختار فراملی متمرکز فراهم می‌کند؛ ساختاری که مرکز فرماندهی آن خارج از حوزه فرهنگی و تمدنی جوامعی چون ایران قرار دارد. مطالعه تاریخی نشان می‌دهد این جهان‌بینی، در عمل و همواره با قدرت‌های مسلط جهانی و جریان‌های استعماری و صهیونیستی همسویی داشته و رهبران بهائیت در مقاطع حساس تاریخی، نه در کنار ملت‌های تحت فشار، بلکه در مسیر منافع قدرت‌های خارجی حرکت کرده‌اند. از این رو، جهان‌وطنی بهایی را نمی‌توان پدیده‌ای خنثی یا صرفاً فکری دانست، بلکه باید آن را بخشی از یک پروژه کلان برای بازتعریف دین، سیاست و هویت در عصر سلطه جهانی تلقی کرد.

در جامعه‌ای مانند ایران که هویت ملی و دینی نقش محوری در مقاومت تاریخی در برابر استعمار و سلطه ایفا کرده است، جهان‌وطنی بی‌مرز و تشکیلات‌محور بهایی، نه‌تنها پاسخی به نیازهای واقعی جامعه نیست، بلکه می‌تواند به انفعال سیاسی، بی‌تفاوتی اجتماعی و گسست هویتی منجر شود. افزون بر این، پیوند ساختاری بهائیت با مراکز قدرت خارجی، شبکه‌سازی انسانی، فعالیت‌های پوششی و نقش‌آفرینی در جنگ‌های ترکیبی اخیر، این جریان را از سطح یک اقلیت اعتقادی فراتر برده و آن را به یک تشکیلات فراملی با ظرفیت‌های اطلاعاتی و امنیتی بدل کرده است. در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که جهان‌وطنی بهایی، بیش از آنکه آرمانی جهانشمول برای صلح و وحدت باشد، ابزاری هویت‌زدا و همسو با نظم مسلط جهانی است؛ ابزاری که در پوشش مفاهیم اخلاقی و انسان‌دوستانه به تضعیف استقلال فرهنگی، دینی و سیاسی ملت‌ها می‌انجامد و از این رو، نیازمند نقدی عمیق، آگاهانه و مبتنی بر تجربه تاریخی جوامع اسلامی و مستقل است.

دی ۱۳۵۷. دانشگاه تهران

> **پیوند ساختاری بهائیت با مراکز قدرت خارجی، شبکه‌سازی انسانی، فعالیت‌های پوششی و نقش‌آفرینی در جنگ‌های ترکیبی اخیر، این جریان را از سطح یک اقلیت اعتقادی فراتر برده و آن را به یک تشکیلات با ظرفیت‌های اطلاعاتی و امنیتی بدل کرده است. جهان‌وطنی این فرقه، بیش از آنکه آرمانی برای صلح باشد، ابزاری هویت‌زدا و همسو با نظم مسلط جهانی است که به تضعیف استقلال فرهنگی و سیاسی ملت‌ها می‌انجامد**

شبه‌حزبی، جهان‌وطنی را از سطح شعار به سطح عمل رساند. این روند، بهائیت را به جریانی فراملی بدل کرد که نه در چارچوب منافع ملت‌ها، بلکه در راستای اهداف قدرت‌های مسلط جهانی تعریف می‌شد. به‌ویژه پس از تشکیل رژیم صهیونیستی، حمایت اسرائیل، امریکا و محافل صهیونیستی از این تشکیلات، بیش از پیش آشکار شد؛ حمایتی که در قالب فشارهای حقوق بشری و گزارش‌های هدفدار علیه جمهوری اسلامی ایران، ادامه یافته است. بررسی سخنرانی‌های عباس افندی در سفر به امریکا (۱۹۱۲م)، نشان از حمایت آشکار از منافع این کشور دارد. وی در همان خطابه‌ها، دولت امریکا را عادل‌ترین حکومت جهان معرفی کرده، آن را شایسته رهبری صلح جهانی می‌داند و حتی سرمایه‌داران امریکایی را به بهره‌برداری از منابع زیرزمینی ایران تشویق می‌کند. این مواضع، نه‌تنها سیاسی، بلکه کاملاً همسو با منافع اقتصادی و ژئوپلیتیکی غرب است؛ آن هم در دوره‌ای که ایران تحت شدیدترین فشارهای استعمار روس و انگلیس قرار داشت.

همکاری و همدلی بهائیان با صهیونیسم

با آغاز حکومت پهلوی و اعمال سیاست تسامح و مدارا نسبت به بهائیان، زمینه‌ای تازه برای گسترش تبلیغات بهائیگری و نفوذ سازمان‌یافته این فرقه در ساختارهای اداری و سیاسی کشور فراهم شد. این دوره را می‌توان نقطه عطفی در تبدیل بهائیت از یک جریان مذهبی حاشیه‌ای به یک تشکیلات منسجم با کارکردهای سیاسی دانست. در همین چارچوب «محفل روحانی ملی بهائیان ایران» در سال ۱۳۰۰ش، همزمان با اعلام موجودیت «حزب صهیونیسم» در ایران شروع به کار کرد. این تشکیلات همزمان با تثبیت ساختار خود در ایران، شعبه‌ای نیز در سرزمین‌های اشغالی فلسطین (اسرائیل کنونی) تأسیس کرد؛ امری که از همان آغاز، پیوند ساختاری و سیاسی بهائیت با کانون‌های قدرت صهیونیستی را برجسته می‌سازد. به‌تدریج، نقش و نفوذ عناصر یهودی در ساختار مدیریتی و تصمیم‌سازی تشکیلات بهائیت افزایش یافت، به‌گونه‌ای که مدیریت امور کلان آن عملاً از دست بهائیان مسلمان‌زاده خارج شد و در دست عناصر یهودی یا یهودی‌تبار قرار گرفت. در حقیقت باید گرویدن ظاهری برخی یهودیان به بهائیت را نه یک تغییر اعتقادی صادقانه، بلکه نوعی سیاست پنهان برای نفوذ و سازمان‌دهی قدرت در قالب جدید دانست. بر اساس این دیدگاه، بخشی از ساختار بهائیت، عملاً توسط «یهودیان پنهان» هدایت می‌شد که در ظاهر بهایی و در باطن، وفادار به منافع یهودیت سیاسی و صهیونیسم بودند. حسن نیکو - که خود زمانی از پیروان بهائیت بوده- دلایل گرایش یهودیان به این فرقه را در چند محور خلاصه می‌کند: نخست، وجود دشمن مشترک یعنی مسلمانان؛ دوم، تمایل به ایجاد پیوندهای اجتماعی و اقتصادی با یک اقلیت دیگر و سوم، نوعی سرمایه‌گذاری سیاسی برای آینده، به این معنا که در صورت غلبه و قدرت‌یابی بهائیان، از پیش جایگاهی در ساختار قدرت برای خود فراهم کرده باشند.

این همسویی فکری و سیاسی، در عرصه عمل نیز نمود یافت. شواهد تاریخی نشان می‌دهد مدیران و اعضای تشکیلات بهایی در جریان جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۳۴۶ش و نیز جنگ رمضان (یوم کیپور) در سال ۱۳۵۲ش، مواضعی همدلانه و حمایتی نسبت به رژیم صهیونیستی اتخاذ کردند. گزارش‌هایی وجود دارد که از جمع‌آوری مبالغ کلان مالی توسط شبکه‌های بهایی به نفع اسرائیل حکایت می‌کند، به‌طوری که در یکی از موارد، انتقال رقمی در حدود ۱۲۰ میلیون تومان به بیت‌العدل در شهر حیفا گزارش شده است! بر این اساس، می‌توان گفت تشکیلات بهائیت، در قالب یک سازمان فراملی، نه‌تنها در منازعات منطقه‌ای خاورمیانه بی‌طرف نبوده، بلکه در مقاطع حساس تاریخی، عملاً در جهت تأمین منافع حامیان خود به‌ویژه رژیم صهیونیستی عمل کرده است. این فعالیت‌ها، چه در درون ساختار فرقه و چه از طریق نفوذ در ارکان دولتی، همواره با پیامدهایی علیه منافع جهان اسلام و به‌ویژه مسلمانان همراه بوده است.

بهائیت؛ تشکیلات فراملی و مسئله جاسوسی

بهائیت برخلاف ادعای پیروان خود مبنی بر «دین بودن»، در ساختار عملی و کارکرد اجتماعی، ماهیتی کاملاً تشکیلاتی، متمرکز و خودخواه دارد. این تشکیلات تحت مدیریت «بیت‌العدل اعظم» اداره می‌شود؛ نهادی که مقر آن در شهر حیفای فلسطین اشغالی قرار دارد و تمامی بهائیان جهان موظف به تبعیت بی‌چون‌وچرا از دستورات آن هستند. خروج از این فرمان‌پذیری، به منزله خروج فرد از تشکیلات بهائیت تلقی می‌شود. استقرار مرکزیت بهائیت در

یکی از کلاس‌های اخلاق بهایی‌گری در دوره پهلوی دوم

> **هر فرد بهایی از کودکی، در چرخه‌ای از آموزش‌های تشکیلاتی قرار می‌گیرد و عملا به یک عنصر فعال در شبکه ارتباطی این فرقه تبدیل می‌شود. این ساختار، امکان جمع‌آوری اطلاعات، شناسایی افراد مؤثر، نفوذ در محیط‌های گوناگون و انتقال داده‌ها به سطوح بالاتر را فراهم می‌کند. استفاده از پوشش‌هایی چون فعالیت‌های فرهنگی، خیریه، آموزشی و اقتصادی این تشکیلات را به یک شبکه بالقوه اطلاعاتی و امنیتی تبدیل کرده است**